

ازیراش خوانند

بهرام گور



به انسانی با اندیشه ای بزرگ
به استاد مهرداد بهار

به استاد فرزانه دکتر مهرداد بهار که در شناساندن اساطیر
کهن ایران باستان و آئین ایرانیان و زبان پهلوی سالها رنج برده و
دین خود را به فرهنگ ایران ادا می کند تقدیم می شود.
جلیل اخوان زنجانی

در شاهنامه فردوسی درباره بهرام گور آمده است:

شکارش نباشد جز از شیر و گور ازیراش خوانند بهرام گور
در این بیت اگر گور را که در هر دو مصراع ردیف است و بدان صورت که تا بحال معنی شده
است بپذیریم این بیت دارای قافیه نخواهد بود. چونکه گور در مصراع اول به معنی گورخر و در
مصراع دوم به همان معنی و لقب بهرام است و گفته اند این لقب از جهت علاقه زیادی که وی به شکار
گورخر داشته به او داده شده است و با نداشتن قافیه، این بیت از شاهنامه غلط است و اگر بیتی
نادرست در شاهنامه دیده شود یقیناً تصحیف شده و یا غلط معنی شده است.

حال اگر واژه گور را در مصراع دوم به معنی درست آن یعنی «بزرگ» بدانیم در این بیت «گور» ردیف به حساب نمی آید و در هر دو مصراع حالت جناس تام و قافیه به خود گرفته و بیت درست می شود. و این ابیات از شاهنامه نیز همان حالت بیت بالا را دارند.

بگفتند با شاه بهرام گور که شد دیر هنگام نخچیر گور

نشست از بر باره بهرام گور همی راند با ساز نخچیر گور^۱

در لغت نامه دهخدا ذیل جناس از کتاب کشاف نقل شده: «تجنیس نزد پارسیان آنست که لفظی مقابل لفظی چنان آرند که در صورت موافق و به معنی مخالف بود».

این قول کشاف شاهی است بر آنچه آوردیم.

ثعالبی در کتاب غرر شعری آورده که به بهرام گور منسوب است و از آن چنین فهمیده می شود که بهرام به بزرگی خود بالیده است نه به هنر شکار گورخر، و می گوید:

منم آن شیر شله

[و منم] آن ببر یله

منم آن بهرام گور

[و] منم آن بوجبله^۲

در کتاب المسالک و الممالک ابن خردادبه که قدیمی تر از کتاب ثعالبی است فقط نیمه اول این

شعر آمده و آن چنین است:

منم شیر شلنتبه و منم ببر تله^۳

بلعمی درباره لقب بهرام گور می نویسد:

«پس (بهرام) یک روز با سپاه عرب و منذر بیرون شده بود بصید، از دور خرگوری بدید اندر بیابان که همی دوید، بهرام آهنگ او کرد و منذر و سپاه او همه با او یرفتند، و بهرام کمان داشت، تیر در کمان نهاد چون بر خرگور رسید، شیری دید خویشتن بر پشت آن گور افکنده و گردن گور بدندان گرفته و خواست که گردن او بشکند. بهرام تیر از کمان بگشاد و بر پشت شیر زد از شکمش بیرون آورد و پشت خرگور اندر شد و بشکم او بیرون آمد، و تیر بزمین اندر شد تا نیمه، و یک ساعت همی لرزید و گور و شیر هر دو بیفتادند و بمردند و منذر با همه سپاه عرب بشگفت بماندند. بهرام بفرمود تا [صورتگران صورت وی را] همچنان کمان بزه کشیده بر پشت اسب، و آن گور و شیر و تیر اندر زمین، همچنان صورت کردند [و] بر دیوار آن خورنق که مجلس بهرام آنجا بودی بنگاشتند. و آن روز او را بهرام گور نام کردند، و عرب او را بهرام جور گفتندی^۴».

تصویر شیر و گور را که بلعمی بدان اشاره می کند یادگاری شناخته و قدیم تر از زمان بهرام گور (۴۲۱ تا ۴۳۸ میلادی) است. صورت حمله شیر به گاو در حجاری های تخت جمشید، و نیز همین نقش شیر و گاو، و شیر و گوزن بر پشت سکه مازه masaus (۳۶۱ تا ۳۳۳ پیش از میلاد) که ساتراپ هخامنشیان در ایالت کیلیکیه در شهر طرسوس بوده ضرب شده است. و بر روی این سکه نقش خدا «بعل» است که بر کرسی نشسته است. و همچنین بر پشت سکه «هادریان» امپراطور روم



سکه مازَه (۶)



سکه مازَه (۵)



سکه مازَه (۶)



سکه مازَه (۷)



سکه مازَه



سکه مازَه



سکه مازَه



سکه هادریان (۹)



سکه مازَه (۸)



«عکس سکه هادو برابر اندازه اصلی است»

(۱۱۷ تا ۱۳۸ میلادی) حمله شیر بر پشت گاو دیده می‌شود.

«عکس سکه‌ها دوبرابر اندازه اصلی است».

معلوم نیست حمله شیر به گاو یا به گوزن، چه معنی دارد اما هرچه بوده از قدیم‌ترین دوران آن را بر در و دیوار و سکه نقش می‌کردند و حتی در زمان صفویه و بعد از آن در ایران بر روی ورق «گنجف» آن تصویر را ترسیم می‌نمودند.

بر روی بعضی از سکه‌ها که نقش شیر و گاو و شیر و گوزن دارند گاو و گوزن بدون شاخ نیز دیده می‌شوند و شاید در قدیم با آشنایی مردم به لقب بهرام و دیدن سکه‌های یافت شده با نقش گوزن و گاو بدون شاخ، تصور کرده‌اند که این تصویر با شکار بهرام گور (= بزرگ) رابطه دارد و بهرام که در تیراندازی شهرت بسزایی داشته او را شکارکننده گورخر شناخته و لقب گور را از نام گورخر دانسته‌اند.

گور («جور» و مؤنث آن «جورتا» با تلفظ «گور» و «گورتا»، چون در خط سریانی حرف «گ» وجود ندارد) واژه‌ای است سریانی (آرامی) و به معنی بزرگ، که مشتقات آن هنوز در زبان آشوری به کار می‌رود و زبان سریانی در ایران قدیم معمول بوده است. این زبان در زمان ساسانیان در ایران رواج داشت و کتابهایی بدان زبان نوشته می‌شد و حتی در زمان هخامنشیان معمول بود. نوشته‌های روی سکه «مازه» به خط آرامی است و نیز در کنار راه ورودی مقبره داریوش اول کتیبه‌ای آرامی دیده می‌شود که سائیده شده و خواندن آن امکان ندارد.

در لغت‌نامه دهخدا ذیل کلمه جور (= گور) آمده است: سیل جور، سیل مفرط کثیر. و در برهان قاطع آمده: «جور نام یکی از خطوط جام جم است که خط لب جام و پیاله باشد». روشن است که خط لب جام از همه خط‌های جام بزرگ‌تر است و «جور» معنای بزرگ می‌دهد. نام شهر گور که مرکز کوره اردشیر خوره بوده باید به علت بزرگی و یا پایتخت بودنش بدین نام نامیده شده باشد و معنی واژه گور در دوره‌های بعد فراموش شده است.

بلعمی می‌نویسد: «این جور (= گور) شهر است کاندر پارس خرم‌تر از آن شهر نیست با اسپر غمها و میوه‌ها و درختان و آب‌های روان. و این گلاب پارسی از جور آرند، و اردشیر را مراد بود که نشست خویش بجور کند. و گروهی گویند کانجا شهر نبود، و این شهر جور اردشیر بنا کرد...»^۵. اصطخری می‌نویسد: «و اما جور قصبه اردشیر خوره است به حکم آن کی او (اردشیر) بنا کرد و دارالملک وی آنجا بود»^۶.

در نزهةالقلوب آمده است: «کوره اردشیر خوره باردشیر بابکان اول اکاسره منسویست و در این کوره اول شهر شهر فیروزآباد بوده و در فارس دارالملک اصطخر گرفته بودند و آن کوره قدیمتر از دیگر کوره‌هاست...»^۷.

در مجمل‌التواریخ و القمصص آمده است: «و از عمارت و شهرها [که (اردشیر) کرد] ... یکی از اردشیر خوره خوانند، و آن پیروزآبادست از پارس و پیش از آن گور خواندندی»^۸.

در کتاب شهرستانهای ایران آمده است: «شهرستان گور اردشیر خوره را اردشیر پسر پاپک

در فارسنامه ناصری آمده است: «شاه فیروز ساسانی نام این بلوک را فیروزآباد گذاشت و گور نام آن شهر باقی بماند. مشهور است که عضدالدوله دیلمی در سالی چندین بار از شیراز به شهر گور می‌رفت. ظرفای شیراز گفتند هر آدمی یکبار به گور رفته بر نمی‌گردد. پادشاه مادر سال چندین بار به گور رفته باز گردد و این سخن برای این است که گور به معنای قبر هم باشد و عضدالدوله فرمود هر کس بعد از این، این شهر و بلوک را گور بگوید به مواخذه خواهد رسید باید شهر و بلوک را فیروزآباد گویند و تاکنون فیروزآباد گویند».

چنانکه گفته شد و باتوجه به کتابهای تاریخ که بهرام گور، خاقان ترک و پادشاه هند و رومیان را مغلوب کرده است و نیز داستانهایی که از چابکی و دلیری او در جنگها نوشته‌اند و بنا بر کتاب مجمل‌التواریخ که می‌نویسد: «... و اندر پادشاهی (او) داد و عدل از همه نیاکان بیفزود و از آن شادخوارتر پادشاه نبود و نباشد و دلیرتر [و] مردم رعیت از آن به نشاط و رامشگری [که] در ایام وی بودندی به هیچ روزگار نبوده است و همواره از احوال جهان خیر و کس را هیچ رنج و ستوه نیافت...»^۱ و دیگر آنکه وی برای شادی مردم ایران خنیاگرانی از سرزمین هند به ایران آورد، بهرام به گونه‌ای محبوبیت عام یافته بود که در ادبیات و نقاشی‌های دوران بعد نیز شهرتی خاص پیدا کرده و درباره دلیری وی گفته‌اند که تاج شاهی را از میان دو شیر برداشته است.

گور به معنای بزرگ که بهرام در زمان خویش بدان ملقب شده و در شاهنامه فردوسی به کار رفته بعدها در اشعار شاعران گاه به معنای شکارکننده گورخر نیز آمده است امیر خسرو دهلوی گوید:

چرخ از آن گورگیری بهرام
و گاه «گور» با ایهام به کار رفته است نظامی گوید:

گر به فلک بر شود از زر و زور
گور بود بهره بهرام گور

در کتابهای تاریخ آمده است که بزدگرد پسرش بهرام را به حیره که شهری در کناره بیابان است فرستاد و او در آنجا تربیت یافت و پس از مرگ پدرش به پادشاهی رسید. در فرهنگها «گور» به معنی دشت و بیابان و همواری نیز آمده است و نیز نوشته‌اند بدین جهت خر دشتی را گورخر می‌نامند. گمان نمی‌رود که از این جهت به بهرام لقب بیابانی داده باشند.

در ضمن «گورخان» که نام عمومی امرای سلسله قراختائیان است و نام پادشاه ترکستان و ختا را که گورخان یا گراخان و غراخان گفته‌اند نمی‌تواند ربطی به مطلب ما داشته باشد.

در خاتمه به پاره‌ای از واژه‌های سریانی که در شاهنامه و خمسه نظامی آمده است اشاره می‌کنیم.

برقا، برق

همی آتش افروخت از هر دو تیغ

چو برق درخشنده از تیره میغ

ترجمان. سخن گفتن. گفتار

بکار آور آن ترجمان مرا

ز ترکش برآور کمان مرا

دیرا. دیر

که کردار تو جز پرستش مباد

بنزدیک دیر آمد آواز داد

رکشا. رخس. اسب

برند از آخور او سوی شاپور

ملک فرمود تا آن رخس منظور

نظامی^{۱۱}

سفا. صفه. ایوان

بیاسود لختی در آن سایه گاه

شه جم بر آن صفه رفتش ز راه

کتفا. کتف. شانه. دوش

ز بازو و کتف و برو پای او

ز سهراب و از برز و بالای او

کورسیا. کرسی. تخت. اورنگ

ورا تاج و دیهیم و کرسی نبود

همان روز گفتی که نرسی نبود



۱. فردوسی. شاهنامه چاپ مسکو، ج ۷ صص ۳۳۲، ۳۷۹ و ۴۳۳.
۲. ثعالبی عبدالمک بن محمد. غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم ص ۳۵۹ ترجمه محمد فضائلی تهران ۱۳۶۸.
۳. ابن خردادبه. المسالك و الممالک ص ۹۶ ترجمه دکتر حسین قره چانلو تهران ۱۳۷۰.
۴. بلعمی. تاریخ بلعمی تکمله و ترجمه تاریخ طبری ج ۲ ص ۹۳۰-۹۳۱ به تصحیح ملک الشعراء بهار.
5. Kress Karl. Münzkatalog Nr149 München 1969.
6. Göbl. R. Antikenumismatik Bana 2 Tafel 62 München 1978.
7. Kresskarl. Münzkatalog Nr 129 München 1964.
8. Kress Karl. Münzkatalog Nr 125 München 1963.
9. Münz Zentrumkatalog Nr 65 Köln 1988.

۱۰. گنجفہ نقاشی بر روی عاج.

۱۱. بلعمی ج ۲ ص ۸۸۰.

۱۲. اسطخری، ابوالسحق، مسالک و ممالک ص ۹۶ بکوشش ایرج افشار تهران ۱۳۴۷.

۱۳. مستوفی، حمدالله، نزهة القلوب ص ۱۱۴ بتصحیح گای لیسترانج تهران ۱۳۶۲.

۱۴. مجمل التواریخ و القمص ص ۶۱ بتصحیح ملک الشعراء بهار چاپ دوم.

۱۵. حسینی فسائی، حسن، تاریخ فارسنامه ناصری ص ۲۴۰ انتشارات کتابخانه سنائی.

۱۶. مجمل التواریخ و القمص، ص ۶۹.

۱۷. نظامی گنجوی «خسرو و شیرین» ص ۱۰۵ بتصحیح وحید دستگردی تهران ۱۳۳۳.